

سید هاشم حسینی روزگاری را به خاطر دارد که برای عبور و مرور امن در محله باید باج می دادند

آبادی با پیگیری های فراوان به محله ما آمد



ایستگاه اول

سمیرا منشادی | تاریخ بعضی محلات را شاید نتوان در کتاب های پیدا کرد اما در خاطر قدیمی هایش هنوز نشان از گذشته محله یافت می شود. سید هاشم حسینی تاریخ شفاهی محله قائم (عج) است؛ او متولد و بزرگ شده روستای سربرج است. از کودکی به همراه بزرگ ترهایش لبنیات، میوه و محصولات باغشان را برای مسافر خانه پدر بزرگش که نزدیک باب الجواد (ع) امروزی قرار داشت، می بردند. در شانزده سالگی تصمیم گرفت در خانه ای که پدرش در قائم ۱۳ ساخته بود، ساکن شود. او بعد از دو اوجش هم در محله قائم (عج) در منطقه ۷ ماند و حالا نزدیک به ۵۰ سال است که در این خیابان سکونت دارد. آقا سید در این سال هارشد و آبادانی محله اش را به چشم دیده و حتی در برخی موارد آستین همت بالا زده و کوشیده است در سرعت بخشی به این روند مؤثر باشد.



○ سال ۷۲ پدرم از قائم ۱۳ به نبش قائم ۳۲/۲ نقل مکان کرد. روزی که قرار بود برای پی ریزی خانه گود برداری کنند، لودر، سیم کابل تلفن را قطع کرد. اداره مخابرات، ما را رقم بالایی جریمه کرد. این در حالی بود که زمین را پدرم با ۲ میلیون تومان خریده بود. کلی دوندگی و تلاش کردیم تا این جریمه کاهش پیدا کرد.

○ آن زمان از روستای سربرج، لبنیات برای فروش می آوردیم. بدترین قسمت راه، از اول خلج تا انتهای پروین اعتصامی امروز بود؛ داخل کال، گروهی از معتادان از عبوری ها اخاذی می کردند. یک بار به همراه چند نفر در حال عبور از آن محل بودیم که معتادان از کال بالا آمدند و خواستند ما را تکه کنند؛ به سختی توانستیم با دادن خوراکی آن ها را قانع کنیم تا دست از سرمان بردارند.

ایستگاه دوم



ایستگاه سوم

○ بیشتر از ۱۰ سال است که در مسجد امام حسین (ع) بین قائم ۳۸ و ۴۰ فعالیت دارم. حدود ۶ سالی هم هست که عضو هیئت امنای این مسجد شدم. شب های ماه مبارک رمضان در این مسجد، سفره افطاری ساده برپاست و تلاش کرده ام در این برنامه ها هر کمکی از دستم برمی آید، انجام بدهم.

ایستگاه چهارم



○ در این سال ها برای آباد شدن محله تلاش کرده ام؛ برای گذاشتن چراغ راهنمایی در تقاطع خیابان قائم مهدی (عج) خیلی پیگیری کردم. در این تقاطع، تصادف های زیادی رخ می داد. با تلاش زیاد توانستم اداره راهنمایی و رانندگی را قانع کنم که برایمان چراغ راهنمایی نصب کنند.

ایستگاه پنجم

ایستگاه ششم

○ در کودکی وقتی از روستایمان به اول خیابان قائم (عج) می رسیدم، فردی ناشنوا که نزدیک جاده زندگی می کرد، کمک می کرد از خیابان عبور کنم. مادرم هر بار که راهی شهر می شدم، برای او یک ظرف شیر، چند کیلو سیب زمینی و میوه همراهم می فرستاد.

○ از سال ۱۳۷۵ کاسب محله قائم (عج) هستیم. هر فردی که برای رهن کردن منزل سراغم می آمد، قانعش می کردم هر چه پس انداز دارد، وسط بگذارد تا بتوانم برایش خانه ای بخرم. یکی از دوستانم که حالا فوت کرده است، همان سال ها پیشم آمده بود تا با ۱۳ میلیون پول پیش، برایش خانه ای رهن کنم. چون به هم اعتماد داشتیم، می دانست سرش کلاه نمی رود. با پس اندازش توانستیم با ۲۲ میلیون، خانه ای برایش بخریم.



عکس: سمیرا منشادی/شهرآرا